MARTIN HEIDEGGER

ÜBERLIEFERTE SPRACHE UND TECHNISCHE SPRACHE

Herausgegeben von Hermann Heidegger

ERKER

مارتین هایدگر

زبان به میراث رسیده
و
زبان فنی

ویراستهٔ هرمان هایدگر

ترجمه

یوسف بشارتی

انتشارات اِرکر

مقدمه مترجم

در رسالهٔ کوتاه اما عمیق «زبان به میراث رسیده و زبان فنی»، مارتین هایدگر، یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان قرن بیستم، به دلِ یکی از بنیادین‌ترین معضلات دوران مدرن می‌زند: تقابل میان زبان به مثابه خانهٔ وجود و زبان به مثابه ابزار تکنولوژی. این متن، که در قالب یک سخنرانی ارائه شده، دعوتی است به تأملی ژرف (Besinnung) دربارهٔ ماهیت زبان و خطری که از جانب سیطرهٔ تفکر فنی، ذات آن و در نتیجه ذات خود انسان را تهدید می‌کند.

هایدگر بحث را با تمایزگذاری میان دو برداشت از زبان آغاز می‌کند:

۱. **زبان به میراث رسیده** (Überlieferte Sprache)[1]: این زبان، صرفاً وسیله‌ای برای ارتباط نیست. این همان زبانی است که ما در آن متولد می‌شویم و جهان را تجربه می‌کنیم. این زبان، حامل تاریخ، فرهنگ و امکان‌های یک قوم است. برای هایدگر، ذات این زبان در «گفتن» (Sagen) نهفته است که خود نوعی «نشان دادن» (Zeigen) و به ظهور رساندنِ جهان است. در این زبان، حقیقت به مثابه «انکشاف» (Aletheia) رخ می‌دهد و موجودات آن‌گونه که هستند، خود را به ما می‌نمایانند.

1

Überlieferte Sprache

واژه überliefern در آلمانی به معنای «تحویل دادن»، «منتقل کردن» یا «به ارث گذاشتن» است، به ویژه وقتی صحبت از انتقال دانش، فرهنگ یا سنت از نسلی به نسل دیگر باشد. بنابراین، Überlieferte Sprache را می‌توان به صورت‌های زیر ترجمه کرد:

- **زبان به میراث رسیده** (این ترجمه به خوبی حس وراثت و تاریخمندی را منتقل می‌کند)

- **زبان موروثی**

- **زبان سنتی** (این ترجمه رایج‌تر است اما ممکن است کمی از بار معنایی «انتقال فعال» در آن کاسته شود)

خانهٔ وجود: این زبان، صرفاً ابزاری برای ارتباط نیست، بلکه فضایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، می‌اندیشیم و جهان را تجربه می‌کنیم.

- **تاریخمند و غنی:** این زبان سرشار از تاریخ، فرهنگ، شعر، و معانی پنهان و ناگفته است. هر کلمه، طنین قرن‌ها تجربه یک قوم را با خود حمل می‌کند.

- **آشکارکننده** (Revealing): ذات این زبان در «**گفتن**» (**Sagen**) است که هایدگر آن را معادل «**نشان دادن**» (**Zeigen**) می‌داند. این زبان جهان را برای ما «می‌گشاید» و اجازه می‌دهد موجودات آن‌گونه که هستند، خود را به ما بنمایانند.

چندپهلو و عمیق: این زبان ذاتاً دارای ابهام و چندلایگی است که همین ویژگی، آن را برای شعر و تفکر فلسفی مناسب می‌سازد.

۲. **زبان فنی** (Technische Sprache)[2]: این زبان، محصول دوران تکنولوژی مدرن است. هایدگر استدلال می‌کند که ماهیت تکنیک مدرن، نه در ابزارها، بلکه در نوعی «به چالش کشیدن» (herausfordernde Stellen) طبیعت است تا آن را به منبعی قابل محاسبه و انبارشدنی از انرژی بدل کند. این نگاه، زبان را نیز دگرگون می‌کند و آن را از جایگاه «آشکارکنندگی» به ابزاری برای انتقال سریع، دقیق و بدون ابهامِ پیام تقلیل می‌دهد. اوج این زبان، «اطلاعات» (Information) است؛ زبانی که در آن، هر چیز باید قابل اندازه‌گیری، قابل کنترل و قابل برنامه‌ریزی باشد.

خطر (Gefahr) بزرگی که هایدگر شناسایی می‌کند، در همین تقلیل نهفته است. زمانی که زبان فنی بر زبان به میراث رسیده غلبه کند، رابطهٔ اصیل انسان با جهان و با خودش گسسته می‌شود. جهان دیگر خود را به ما نمی‌نمایاند، بلکه به مجموعه‌ای از داده‌های قابل پردازش تبدیل می‌شود. در چنین جهانی، حتی خود انسان نیز در خطر تبدیل شدن به یک منبع قابل مدیریت قرار می‌گیرد.

با این حال، هایدگر این متن را با ناامیدی به پایان نمی‌رساند. او با اشاره به «امر بی‌فایده» (das Nutzlose) - همچون معنا، هنر و شعر - راهی به سوی «امر نجات‌بخش» (das Rettende) می‌گشاید. به باور او، تنها از طریق تأمل در ماهیت زبان و درک خطری که آن را تهدید می‌کند، می‌توان به رابطه‌ای آزادانه‌تر با تکنولوژی دست یافت و از این طریق، امکان یک «گفتن» و «شنیدن» اصیل را در دنیای مدرن زنده نگاه داشت. این رساله، بیش از یک تحلیل زبان‌شناسانه، هشداری وجودی و فراخوانی برای پاسداری از آن چیزی است که ما را انسان می‌سازد.

یوسف بشارتی

تهران ، تیرماه ۱۴۰۴

---

2 technische Sprache

- ابزار کنترل: این زبان، ابزاری برای انتقال سریع، دقیق و بدون ابهامِ «اطلاعات» (Information) است. هدف آن کنترل و محاسبه‌پذیر کردن جهان است.

- غیرتاریخی و سطحی: این زبان تاریخ و فرهنگ را از کلمات می‌زداید و آن‌ها را به «علامت»‌های (Zeichen) قراردادی و تک‌معنایی تقلیل می‌دهد.

- پنهان‌کننده (Concealing): با تقلیل جهان به داده‌های قابل پردازش، این زبان چهرهٔ اصیل موجودات را می‌پوشاند و مانع از آشکار شدن آن‌ها می‌شود.

- تک معنا و صریح: ابهام در این زبان یک نقص محسوب می‌شود و باید از بین برود.

پیش‌گفتار

واقعیت‌های موضوعی که این مبحث بر آن استوار است، آن‌چنان چندوجهی (vielgestaltig) هستند که در این سخنرانی تنها می‌توان به بخش کوچکی از آن‌ها پرداخت. هدف این سخنرانی نیز تنها این است که زمینه‌ای برای گفتگو(Aussprache) باشد. و این گفتگو نیز به نوبه خود نه برای پند دادن(belehren) ، که برای آموختن(lehren) است: یعنی، فراهم آوردن امکان یادگیری(lernen lassen) . آموختن (Lehren) دشوارتر از یادگرفتن (Lernen) است. تنها برتری **آموزگار راستین** (**Der rechte Lehrer**) بر شاگردانش در این است که او بسیار بیشتر از آن‌ها نیاز به یادگیری دارد، و آن [یادگیری] همانا «**اجازه یادگیری دادن**» (**das Lernenlassen**) است. (یادگیری: در انطباق (Entsprechung) آوردنِ کردار و واگذاشتن(Tun und Lassen) با آنچه در هر زمان به صورت ماهوی(Wesenhaftem) با ما سخن می‌گوید (zuspricht).)

عنوان سخنرانی: «زبان به میراث رسیده و زبان فنی» شاید غریب و ناآشنا به نظر برسد. و باید هم چنین باشد تا نشان دهد نام‌هایی که در آن آمده - زبان، تکنیک، میراث - به اموری اشاره دارند که فاقد تعریفی بسنده هستند. بسنده برای کجا؟ برای آنجایی که ما با اندیشیدن به مفاهیم نام‌برده، آنچه را که امروز هست، آنچه به وجود (Dasein) ما مربوط است، آن را تهدید و تحت فشار قرار می‌دهد، تجربه کنیم. این تجربه ضروری است. زیرا، اگر خود را در برابر آنچه هست به کوری بزنیم و به تصورات رایج دربارهٔ تکنیک و زبان بچسبیم، آنگاه نیروی تعیین‌کننده‌ای را که شایستهٔ مدرسه - در وظیفه و کارش - است، از آن سلب یا محدود می‌کنیم.

مدرسه (Schule) - منظور کل نظام آموزشی از دبستان تا دانشگاه است. دانشگاه امروز احتمالاً تصلب‌یافته‌ترین و از نظر ساختاری، عقب‌مانده‌ترین مدرسه است. نامش «دانشگاه» (Universität) دیگر تنها به عنوان یک عنوان توخالی به دنبالش کشیده می‌شود. به همین ترتیب، نام «دبستان» (Volksschule) نیز از آنچه که در عصر صنعتی با کار خود به آن مرتبط است، عقب مانده است. همچنین می‌توان تردید کرد که آیا سخن گفتن از مدرسه فنی-حرفه‌ای، از آموزش عمومی و به طور کلی از «آموزش» (Bildung) هنوز با واقعیت‌هایی که عصر فنی آن‌ها را شکل می‌دهد، انطباق دارد یا خیر. حال ممکن است کسی اعتراض کند: نام‌ها چه اهمیتی دارند، مهم خودِ امر (Sache) است. البته. اما چه می‌شود اگر برای ما هیچ امری و هیچ ارجاع بسنده‌ای به امر، بدون زبان متناسب با آن وجود نداشته باشد و بالعکس: هیچ زبان اصیلی بدون ارجاع درست به امر وجود نداشته باشد؟ حتی آنجا که به امر ناگفتنی (Unaussprechliche) می‌رسیم، این امر تنها تا آنجا وجود دارد که اهمیت سخن گفتن ما را به مرز زبان می‌رساند. این مرز نیز خود هنوز امری زبانی است و پیوند واژه و امر را در خود نهفته دارد.

پس دیگر بی‌تفاوت نیست که نام‌های «زبان»، «تکنیک» و «میراث» چه به ما می‌گویند، چگونه آن‌ها را می‌شنویم، و آیا در آن‌ها آنچه امروز هست، یعنی آنچه فردا با ما روبرو می‌شود و دیروز نیز به ما مربوط بود، با ما سخن می‌گوید یا خیر. از این رو، اکنون تلاشی جسورانه برای دادن هشداری جهت تأمل (Besinnung) صورت می‌گیرد. از چه جهت این یک جسارت (Wagnis) است؟ از آن جهت که تأمل یعنی: بیدار کردنِ حس برای امر بی‌فایده (das Nutzlose). در دنیایی که در آن تنها امر بلافاصله سودمند (unmittelbar Nützliche) معتبر است و تنها به دنبال افزایش نیازها و مصرف است، اشاره به امر بی‌فایده به سرعت در خلأ پژواک می‌یابد. یک جامعه‌شناس معتبر آمریکایی، دیوید ریسمن(۱)، بیان می‌دارد که در جامعه صنعتی مدرن برای تضمین بقای آن، پتانسیل مصرف (Konsumpotential) باید بر پتانسیل مهار مواد خام و پتانسیل کار، اولویت یابد. اما نیازها بر اساس آنچه بلافاصله سودمند تلقی می‌شود، تعیین می‌گردند. در برابر سیطرهٔ (Vormacht) امر سودمند، امر بی‌فایده دیگر چه می‌تواند بکند و چه ارزشی دارد؟

آنچه بی‌فایده است، به این معنا که نمی‌توان مستقیماً کارکردی عملی از آن استخراج کرد، همان معنای (Sinn) چیزهاست. به همین دلیل، تأملی که در پی آن است، اگرچه سود عملی به بار نمی‌آورد، با این حال، معنای چیزها ضروری‌ترین (das Nötigste) امر است. زیرا بدون این معنا، حتی امر سودمند نیز بی‌معنا می‌ماند و در نتیجه حتی سودمند هم نخواهد بود. به جای آنکه این پرسش را به تنهایی بررسی و پاسخ دهیم، به متنی از نوشته‌های اندیشمند چینی باستان، چوانگ-تسی(۲)، شاگرد لائو-تسه، گوش فرا می‌دهیم:

درخت بی‌فایده (Der unnütze Baum)

هویی-تسی با چوانگ-تسی سخن گفت و چنین گفت: «من درخت بزرگی دارم. مردم آن را **درخت خدایان** (Götterbaum) می‌نامند. تنه‌اش آن‌قدر **پر از گره و کج‌ومعوج** (knorrig und verwachsen) است که نمی‌توان آن را با **ریسمان نجاری** (Richtschnur) اره کرد. شاخه‌هایش آن‌قدر **کج و پیچ‌خورده** (krumm und gewunden) هستند که نمی‌توان آن‌ها را با **پرگار و گونیا** (Zirkel und Winkelmaß) به کار گرفت. در کنار راه ایستاده است، اما هیچ **نجاری** (Zimmermann) به آن نگاه هم نمی‌کند. سخنان شما نیز، ای سرور من، چنین است: بزرگ و **بی‌مصرف** (unbrauchbar)، و همه **یک‌صدا** (einmütig) از آن‌ها روی برمی‌گردانند.»
چوانگ-تسی گفت: «آیا هرگز **راسویی** (Marder) را ندیده‌اید که با بدنی خمیده در کمین می‌نشیند و منتظر است تا چیزی بگذرد؟ از این سو به آن سو روی تیرها می‌جهد و از پرش‌های بلند ابایی ندارد، تا اینکه سرانجام در **دامی** (Falle) می‌افتد یا در **تله‌ای** (Schlinge) هلاک می‌شود. اما از سوی دیگر، **گاو غُرّان** (Grunzochsen) [نوعی گاو وحشی] نیز هست. او به بزرگی یک **ابر طوفانی** (Gewitterwolke) است؛ با هیبت آنجا ایستاده. اما البته که نمی‌تواند موش بگیرد. حال شما چنین درخت بزرگی دارید و افسوس می‌خورید که به هیچ کاری نمی‌آید. چرا آن را در یک **دشت بایر** (öde Heide) یا در یک **میدان فراخ و خالی** (weites leeres Feld) نمی‌کارید؟ آنجا می‌توانید **آسوده و بی‌کار** (untätig) در نزدیکی‌اش پرسه زنید و **با فراغت** (in Muße) زیر شاخه‌هایش بخوابید. نه **تبر و تیشه** (Beil und Axt) پایانی پیش از موعد برایش رقم می‌زند و نه کسی می‌تواند به او آسیبی برساند.
اینکه چیزی هیچ **فایده‌ای** (Nutzen) ندارد: چه نیازی به نگرانی در این باره هست؟»

دو متن مشابه با تفاوت‌هایی اندک در جای دیگری از این نوشته یافت می‌شود. آن‌ها این بصیرت را به ما می‌دهند: برای امر بی‌فایده نیازی به نگرانی نیست. به واسطهٔ بی‌فایدگی‌اش، خصلت دست‌نیافتنی (

Unantastbare) و پایدار (Dauerhafte) به آن تعلق دارد. از این رو، به کار بردن معیار سودمندی برای امر بی‌فایده، خطاست. امر بی‌فایده، از آنجا که نمی‌توان از آن چیزی ساخت، عظمت و قدرت تعیین‌کنندهٔ خاص خود را دارد. معنای چیزها نیز به همین شیوه بی‌فایده است.

بنابراین، هنگامی که ما به تأمل بر روی امور و واقعیت‌هایی که با نام‌های «زبان»، «تکنیک» و «میراث» خوانده می‌شوند، جسارت می‌ورزیم، چنین تلاشی مستقیماً هیچ دستاوردی برای آن دسته از ملاحظاتی که در این دوره آموزشی تربیتی برای طراحی عملی تدریس انجام می‌شود، ندارد. با این حال، از طریق نگریستن به امر بی‌فایده، ممکن است افقی گشوده شود که پیوسته و همه‌جا بر تمام ملاحظات عملی-تربیتی حاکم است، حتی زمانی که به طور خاص به آن توجه نمی‌کنیم.

تلاشی که اکنون برای تأمل در باب چیستیِ «زبان»، «تکنیک» و «میراث»، هر یک به تنهایی و در پیوندشان با یکدیگر، صورت می‌گیرد، در ابتدا به نظر می‌رسد که صرفاً تعریفی دقیق‌تر از مفاهیم مربوطه باشد. اما تأمل، چیزی بیش از این می‌طلبد، یعنی بازاندیشی (Umdenken) در تصورات رایج از امور نام‌برده. این بازاندیشی به خاطر یک «فلسفه» خاص صورت نمی‌گیرد، بلکه از تلاش برای انطباق با آنچه امروز هست، در اندیشه و گفتار ما از واژگان بنیادینی چون «زبان»، «تکنیک» و «میراث» ناشی می‌شود. البته یک سخنرانی به تنهایی تنها می‌تواند به موارد اندک و شاید به درستی گزینش‌شده‌ای بپردازد. رویکرد ما در اینجا ساده است. ابتدا در هر مورد، تصورات رایج دربارهٔ تکنیک، زبان و میراث را شرح می‌دهیم. سپس می‌پرسیم این تصورات تا چه حد برای فهم آنچه امروز هست، بسنده هستند. در نهایت، از این مباحث، بصیرتی را در مورد آنچه عنوان غریب سخنرانی می‌گوید، استخراج می‌کنیم. این عنوان آشکارا از یک تضاد معین بین دو شکل از زبان نام می‌برد. این پرسش‌ها مطرح می‌شوند که ماهیت این تضاد چیست، در چه حوزه‌ای حاکم است، و چگونه به وجودِ (Dasein) خود ما مربوط می‌شود.

بسیاری از آنچه در ادامه گفته خواهد شد، ممکن است برایتان آشنا باشد. با این حال، در عرصهٔ اندیشه‌ورزی و پرسشگری تأمل‌برانگیز، هیچ چیزِ آشنایی وجود ندارد. هر آنچه ظاهراً آشناست، بی‌درنگ به امری پرسش‌برانگیز، یعنی شایستهٔ اندیشیدن (Denkwürdigen)، بدل می‌شود.

تکنیک (Technik)

در این باره باید مفصل‌تر بحث شود، زیرا تکنیک - اگر به درستی فهمیده شود - بر کل حوزهٔ تأمل ما سیطره دارد. وقتی امروز از تکنیک سخن می‌گوییم، منظورمان تکنیک ماشینی مدرنِ عصر صنعتی است. اما این توصیف نیز دیگر دقیق نیست. زیرا در درون عصر صنعتی مدرن، از یک انقلاب فنی اول و دوم سخن به میان می‌آید. اولی شامل گذار از تکنیک دستی و کارگاهی به تکنیک ماشین‌های قدرتی است. انقلاب فنی دوم را در ظهور و غلبهٔ «اتوماسیون» (Automation) به بالاترین حد ممکن می‌بینند که ویژگی اصلی آن توسط تکنیک‌های تنظیم و کنترل، یعنی سیبرنتیک (Kybernetik)، تعیین می‌شود. آنچه در همه جا نام «تکنیک» به آن اطلاق می‌شود، به سادگی روشن نیست. تکنیک می‌تواند به معنای: مجموع ماشین‌ها و دستگاه‌های موجود، صرفاً به عنوان اشیاء حاضر - یا در حال کار - باشد. تکنیک می‌تواند به معنای: ساخت این اشیاء باشد که طراحی و محاسبه پیش از آن صورت می‌گیرد. تکنیک همچنین می‌تواند به معنای: تعلق متقابل موارد ذکر شده به یکدیگر همراه با انسان‌ها و گروه‌های انسانی باشد که در طراحی، تولید، نصب، بهره‌برداری و نظارت بر کل سیستم ماشین‌ها و دستگاه‌ها کار می‌کنند. اما اینکه تکنیکِ توصیف‌شده به طور کلی، در اصل چیست، از این

اشاره درنمی‌یابیم. با این حال، میدانی که از آن سخن می‌گوییم، دست‌کم به طور تقریبی مشخص شده است، آنگاه که اکنون در قالب پنج تز، تلاش می‌کنیم تصورات حاکم امروزی دربارهٔ تکنیک مدرن را بیان کنیم.

این تزها ابتدا فهرست می‌شوند. اما شرح آن‌ها به ترتیب نخواهد بود، بلکه از دلِ پیوندشان با یکدیگر مورد بحث قرار می‌گیرند.

تصور رایج چنین می‌گوید:

۱.تکنیک مدرن وسیله‌ای است که توسط انسان اندیشیده و ساخته شده، یعنی ابزاری (Instrument) برای تحقق اهداف تعیین‌شده توسط انسان، در وسیع‌ترین معنا، اهداف صنعتی.

۲. تکنیک مدرن به عنوان ابزار مذکور، کاربرد عملیِ علم طبیعت مدرن است.

۳. تکنیک صنعتی که بر پایه علم مدرن استوار است، یک حوزهٔ تخصصی در ساختار فرهنگی مدرن است.

۴. تکنیک مدرن، توسعهٔ مستمر و تدریجیِ تکنیک دستی قدیمی، بر اساس امکاناتی است که تمدن مدرن فراهم کرده است.

۵. تکنیک مدرن، به عنوان ابزار انسانی توصیف‌شده، می‌طلبد که تحت کنترل انسانی نیز قرار گیرد، یعنی انسان باید با آن به عنوان محصول خود کنار بیاید.

هیچ‌کس نمی‌تواند درستی تزهای ذکر شده دربارهٔ تکنیک مدرن را انکار کند. زیرا هر یک از این گزاره‌ها را می‌توان با واقعیت‌ها اثبات کرد. اما این پرسش باقی می‌ماند که آیا این «درستی» برای رسیدن به ذاتِ (Eigenste) تکنیک مدرن، یعنی آنچه آن را از پیش و سراسر تعیین می‌کند، بسنده است یا خیر. ذاتِ مورد جستجوی تکنیک مدرن باید نشان دهد که گزاره‌های بیان‌شده در پنج تز، از چه جهت، یعنی آیا و چگونه، به یکدیگر تعلق دارند.

البته با نگاهی دقیق، پیشاپیش در تزهای ذکر شده آشکار می‌شود که تصورات رایج از تکنیک مدرن حول یک ویژگی بنیادین گرد آمده‌اند. این ویژگی را می‌توان با دو مؤلفهٔ وابسته به هم مشخص کرد:

تکنیک مدرن، مانند هر تکنیک پیشین، امری انسانی (Menschliches) تلقی می‌شود که توسط انسان برای انسان ابداع، اجرا، توسعه، هدایت و تضمین شده است. برای تأیید خصلت انسان‌شناسانه (anthropologisch) تکنیک مدرن، کافی است به این نکته اشاره کنیم که این تکنیک در علم طبیعت مدرن ریشه دارد. ما علم را به عنوان وظیفه و دستاورد انسان می‌فهمیم. همین امر به معنای گسترده‌تر و جامع‌تر در مورد فرهنگ (Kultur) نیز صادق است که تکنیک به عنوان بخشی از آن به کار گرفته می‌شود. فرهنگ نیز به نوبه خود، پرورش، شکوفایی و حفظ انسانیتِ انسان، یعنی اومانیسم (Humanität)، را هدف خود قرار داده است. در اینجا، پرسش بسیار مورد بحث، میدان می‌یابد: اینکه آیا اصولاً، و اگر آری، به چه معنا، آموزش در حوزهٔ تکنیک و در نتیجه خودِ تکنیک، به «آموزش انسانیت» (Menschheitsbildung) کمکی می‌کند یا آن را به خطر می‌اندازد و مغشوش می‌سازد.

همراه با تصور **انسان‌شناسانه** (**anthropologisch**) از تکنیک، همزمان مؤلفهٔ دیگر نیز مطرح می‌شود. ما آن را **ابزاری** (**instrumentale**) می‌نامیم. فعل لاتین instruere به معنای: روی هم چیدن، ساختن، نظم دادن، به درستی مرتب کردن است. instrumentum ابزار و وسیله، وسیلهٔ کمکی و حمل‌ونقل - به طور کلی، «**وسیله**» (**Mittel**) است. تکنیک به عنوان چیزی تلقی می‌شود که انسان با آن سر و کار دارد، چیزی که آن را با

هدف کسب **سود** (Nutzen) به کار می‌برد. تصور ابزاری از تکنیک به ما اجازه می‌دهد که تاریخ گذشتهٔ تکنیک را به شیوه‌ای روشن و یکپارچه در کلیت توسعه‌اش مرور و قضاوت کنیم.

بر این اساس، در افق تصور انسان‌شناسانه-ابزاری از تکنیک، می‌توان با حقیقتی معین ادعا کرد که بین یک **تبر سنگی** (Steinbeil) و جدیدترین محصول تکنیک مدرن، یعنی یک **جت جنگنده** (Düsenjäger)، در اساس تفاوت ماهوی وجود ندارد. هر دو **ابزار** (Instrumente) هستند، وسایل ساخته‌شده برای اهداف معین. اینکه تبر سنگی ابزاری ابتدایی است و جت جنگنده دستگاهی بسیار پیچیده، اگرچه تفاوت درجه‌ای قابل توجهی را نشان می‌دهد، اما در خصلت ابزاری، یعنی فنی، آن‌ها تغییری ایجاد نمی‌کند. آن یکی، یعنی تبر سنگی، برای شکافتن و تراشیدن چیزهای نه چندان سختِ موجود در طبیعت به کار می‌رود.
این نیز بخشی از شیوهٔ تفکر حاکم امروزی است که **تأمل** (Besinnung) بر واژه‌ای که امری را نام‌گذاری می‌کند، امری ظاهری و در نتیجه غیرضروری تلقی شود - امری که البته دلیل کافی برای نادیده گرفتن یا حتی صرف‌نظر کردن از چنین تأملی نیست.

واژهٔ «تکنیک» (Technik) از واژه یونانی (technikon) *τεχνικόν* مشتق شده است. این واژه به چیزی اطلاق می‌شود که به (techne) *τέχνη* تعلق دارد. این کلمه از همان دوران اولیه زبان یونانی به معنای (epistasthai) *ἐπίστασθαι* است، یعنی: بر امری مسلط بودن، آن را فهمیدن. تخنه (τέχνη) به معنای: مهارت داشتن در چیزی، و به طور مشخص در ساختنِ (Herstellen) چیزی است. اما برای درک اصیل «تخنه» به معنای یونانی آن، و همچنین برای فهم مناسب تکنیک متأخر و مدرن، همه چیز به این بستگی دارد که ما واژه یونانی را در معنای یونانی آن بیندیشیم و از تفسیر تصورات متأخر و امروزی در آن بپرهیزیم. تخنه: مهارت داشتن در ساختن.

مهارت داشتن، نوعی از شناختن (Erkennen)، شناخته‌شده داشتن و دانستن (Wissen) است. ویژگی بنیادین شناختن، طبق تجربه یونانی، در گشودن (Aufschließen) و آشکار ساختن (Offenbarmachen) چیزی است که به عنوان امر حاضر (Anwesendes) وجود دارد. به همین ترتیب، «ساختن» به معنای یونانی آن، نه چندان به معنای ساخت‌وساز، دستکاری و عمل کردن، بلکه به معنای آن چیزی است که واژه آلمانی ما *her-stellen* به معنای تحت‌اللفظی می‌گوید: «اینجا-آوردن»، یعنی به پیش آوردن و حاضر کردن در امر آشکار، به عنوان چیزی که پیش از این به عنوان امر حاضر وجود نداشت.

به طور خلاصه و موجز: **تخنه (τέχνη)- مفهومی از «ساختن» نیست، بلکه مفهومی از «دانستن» است.**
تخنه و در نتیجه تکنیک، در اصل به این معناست: چیزی در امر آشکار، در دسترس و قابل تصرف قرار گیرد و به عنوان امر حاضر به جایگاه خود برسد. از آنجا که در تکنیک، ویژگی بنیادینِ دانستن حاکم است، خودِ آن امکان و فراخوان را فراهم می‌کند که این دانشِ خاصِ آن، به محض آنکه علمی متناسب با آن شکوفا و عرضه شود، به طور ویژه شکل گیرد. این امر تنها و تنها یک بار در کل تاریخ بشر، در تاریخ غرب اروپایی، در آغاز، یا بهتر بگوییم، به عنوان آغازِ آن دوره‌ای که عصر جدید (Neuzeit) نامیده می‌شود، رخ می‌دهد.

از این رو، اکنون به کارکرد و خصلت **علم طبیعتِ عصر جدید** (neuzeitlichen Naturwissenschaft) در درون **تکنیک مدرن** می‌اندیشیم، در تلاشی برای به نظر آوردنِ **ذاتِ** (das Eigentliche) تکنیک مدرن، از دلِ

آنچه امروز هست. پدیدهٔ دیگری که در کنار نقش برجستهٔ علم طبیعت به چشم می‌آید، همانا **توقف‌ناپذیریِ** (das Unaufhaltsame) سیطرهٔ بی‌حد و مرزِ (schrankenlosen Herrschaft) تکنیک مدرن است. احتمالاً این دو پدیده به یکدیگر مرتبط هستند، زیرا **منشأ** (**Herkunft**) یکسانی دارند.

در افق تصور رایج **انسان‌شناسانه-ابزاری** (anthropologisch-instrumentalen) از تکنیک مدرن، این تکنیک به عنوان کاربرد عملیِ علم طبیعت مدرن تلقی می‌شود. البته، هم از سوی فیزیکدانان و هم از سوی تکنسین‌ها، صداهایی که توصیف تکنیک مدرن به عنوان علم طبیعت کاربردی را ناکافی می‌دانند، رو به افزایش است. به جای آن، اکنون از «**رابطه متقابل**» (Wechselverhältnis) بین علم طبیعت و تکنیک سخن به میان می‌آید (هایزنبرگ). به ویژه فیزیک هسته‌ای خود را در موقعیتی می‌بیند که به بیان یافته‌های تکان‌دهنده‌ای وادار می‌شود: اینکه دستگاه فنی مورد استفاده توسط مشاهده‌گر در آزمایش، در تعیین آنچه از اتم، یعنی از پدیدارهای آن، قابل دسترس است و آنچه نیست، مشارکت دارد. این اما چیزی کمتر از این نمی‌گوید: **تکنیک در شناخت، تعیین‌کننده است** (mitbestimmend im Erkennen). این تنها زمانی ممکن است که ذاتِ (Eigenstes) خودِ تکنیک، چیزی از خصلت شناختی داشته باشد. با این حال، تا این حد عمیق اندیشیده نمی‌شود، بلکه به بیان وجود یک رابطه متقابل بین علم طبیعت و تکنیک بسنده می‌شود. هر دو را یک «**تیم**» (Team) می‌نامند، که با آن چیزی گفته نشده است، تا زمانی که منشأ مشترکشان اندیشیده نشود. با اشاره به رابطه متقابل این دو، اگرچه به واقعیت امر نزدیک‌تر می‌شویم، اما به گونه‌ای که اکنون بیش از پیش رازآمیز و در نتیجه پرسش‌برانگیز می‌شود. یک رابطه متقابل بین علم طبیعت و تکنیک تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که هر دو **هم‌رتبه** (gleichgeordnet) باشند، یعنی نه علم صرفاً بنیاد تکنیک باشد و نه تکنیک صرفاً کاربرد علم. قرمز و سبز از آن جهت برابرند که در مورد یک چیز با هم توافق دارند: اینکه در اصل، رنگ هستند.

حال، آن چیست که علم طبیعت مدرن و تکنیک مدرن در آن با هم توافق دارند و بنابراین **یک چیز** (das Selbe) هستند؟ **ذات** (das Eigentliche) هر دو چیست؟ برای آنکه دست‌کم به طور تقریبی این را به نظر آوریم، لازم است که به امر نو در علم طبیعت عصر جدید بیندیشیم. این علم، کم و بیش آگاهانه، توسط این پرسش راهبردی تعیین می‌شود: طبیعت به عنوان حوزهٔ ابژه، چگونه باید از پیش طراحی شود تا فرآیندهای طبیعی از پیش **قابل محاسبه** (berechenbar) باشند؟ در این پرسش، امری دوگانه نهفته است: نخست، یک تصمیم دربارهٔ خصلت واقعیتِ طبیعت. ماکس پلانک، بنیانگذار فیزیک کوانتوم، این تصمیم را در یک جمله کوتاه بیان کرده است: «**تنها آنچه از پیش قابل محاسبه باشد، موجود تلقی می‌شود.**» دوم، پرسش راهبردی علم طبیعت، حاوی اصل **اولویت روش** (Vorrangs der Methode)، یعنی اولویت رویکرد، بر آن چیزی است که در چنین رویکردی علیه طبیعت، به عنوان ابژهٔ اثبات‌شده تضمین می‌شود. یکی از نشانه‌های این اولویت در این است که در فیزیک نظری، عدم تناقض گزاره‌ها و تقارن معادلات بنیادین از پیش تعیین‌کننده باقی می‌مانند. از طریق طرح ریاضی طبیعت که در فیزیک نظری رخ می‌دهد و از طریق بازجویی تجربی از طبیعت مطابق با این طرح، طبیعت وادار می‌شود تا از منظرهای معینی به پرسش‌ها پاسخ دهد، گویی به سخن واداشته می‌شود. طبیعت در موقعیتی قرار می‌گیرد که خود را در یک **ابژه‌بودگی قابل محاسبه** (berechenbaren Gegenständlichkeit) نشان دهد (کانت).

اما، دقیقاً همین **به مصاف طلبیدن و به چالش کشیدن** (herausfordernde Stellen)، همزمان ویژگی بنیادین تکنیک مدرن است. این تکنیک از طبیعت می‌طلبد که **انرژی** (Energie) فراهم کند. مسئله بر سر

«تولید» و «فراهم آوردن» (bei- und her-zustellen) آن به معنای واقعی کلمه است، تا در دسترس قرار گیرد. این «به چالش کشیدن» که بر تکنیک مدرن حاکم است، در مراحل و اشکال مختلف و به هم پیوسته بسط می‌یابد. انرژی نهفته در طبیعت **گشوده** (aufgeschlossen) می‌شود، امر گشوده‌شده **تبدیل** (umgeformt) می‌شود، امر تبدیل‌شده **تقویت** (verstärkt) می‌شود، امر تقویت‌شده **ذخیره** (gespeichert) می‌شود، و امر ذخیره‌شده **توزیع** (verteilt) می‌شود. این شیوه‌هایی که انرژی طبیعت از طریق آن‌ها **تضمین** (sichergestellt) می‌شود، **کنترل‌شده** (gesteuert) هستند، که این کنترل نیز به نوبه خود باید تضمین شود.

با توجه به آنچه گفته شد، این فکر به ذهن خطور می‌کند که علم طبیعت عصر جدید، با آن رویکرد نگرنده و توصیف‌گرش برای به چالش کشیدن طبیعت به سوی یک ابژه‌بودگی قابل محاسبه، می‌تواند نوعی از تکنیک مدرن باشد. در این صورت، تصور رایج از رابطهٔ علم طبیعت و تکنیک باید معکوس شود: نه علم طبیعت بنیاد تکنیک است، بلکه **تکنیک مدرن، ویژگی بنیادین و حاملِ علم طبیعت مدرن است.** اگرچه این وارونگی به اصل مطلب نزدیک‌تر است، اما به هستهٔ آن نمی‌رسد. در مورد رابطهٔ علم طبیعت مدرن و تکنیک مدرن، باید در نظر داشت که ذاتِ هر دو، یعنی منشأ مشترکشان، در همان چیزی نهفته است که ما آن را «**به مصاف طلبیدن و به چالش کشیدن**» نامیدیم. اما این خود چیست؟ آشکارا، یک کنش انسانی است، رویکرد تصورکننده و سازندهٔ انسان در برابر طبیعت. بنابراین، با این تفسیری که اکنون از تکنیک مدرن به دست آمد، تصور انسان‌شناسانه از تکنیک نه تنها در حقانیت خود تأیید، بلکه تقویت می‌شود. یا شاید این تصور با آنچه اکنون نشان داده شد، کاملاً پرسش‌برانگیز می‌شود؟ ما باید پاسخ را به تعویق بیندازیم تا ابتدا پدیدهٔ دیگرِ تکنیک مدرن را اندیشیده باشیم: یعنی

توقف‌ناپذیریِ سیطرهٔ بی‌حد و مرز آن. Unaufhaltsame ihrer schrankenlosen Herrschaft

فریادهای اضطراری که تا همین اواخر به کرات شنیده می‌شد، مبنی بر اینکه باید بر روند تکنیک مسلط شد و فشار روزافزون آن برای امکانات توسعه جدید را تحت کنترل درآورد، به وضوح نشان می‌دهد که این نگرانی وجود دارد که در تکنیک مدرن، مطالبه‌ای سخن می‌گوید که انسان قادر به متوقف کردن، یا حتی درک و مهار کامل آن نیست. اما در این میان - و این نکته بسیار مهمی است - این فریادهای اضطراری بیش از پیش خاموش می‌شوند؛ که به هیچ وجه به این معنا نیست که انسان اکنون روند تکنیک را با اطمینان در دست گرفته است. این سکوت بیشتر نشان می‌دهد که انسان در برابر ادعای قدرت تکنیک، خود را درموقعیتی از درماندگی و بیچارگی می‌بیند، یعنی در این ضرورت که **توقف‌ناپذیریِ** (das Unaufhaltsame) سیطرهٔ تکنیک را، خواه صریح و خواه ضمنی، بپذیرد. اگر در این پذیرش امر گریزناپذیر، به تصور رایج ابزاری از تکنیک پایبند بمانیم، این بدان معناست که: ما سیطرهٔ فرآیندی را می‌پذیریم که خود را به فراهم کردن مداوم وسایل محدود می‌کند، بدون آنکه به هیچ‌گونه هدف‌گذاری توجهی داشته باشد.

اما در این میان آشکار شده است که تصور **هدف-وسیله** (Zweck-Mittel) به هیچ وجه به ذاتِ تکنیک نمی‌رسد. ذات آن در این است که در آن، این مطالبه سخن می‌گوید که طبیعت را برای فراهم‌آوری و تضمین انرژی طبیعی **به چالش بکشد**(herauszufordern) . این مطالبه قدرتمندتر از هر هدف‌گذاری انسانی است. پذیرش آن چیزی کمتر از این نیست: به رسمیت شناختن یک راز (Geheimnis) در حاکمیتِ (Walten) آنچه امروز هست؛ یعنی: پاسخ دادن به مطالبه‌ای که فراتر از انسان، و فراتر از برنامه‌ریزی و کنش او قرار دارد. ذاتِ تکنیک مدرن، ساختهٔ صرفاً انسانی نیست. انسان امروز خود به این چالش خوانده شده است (

herausgefordert) که طبیعت را برای فراهم آوردن انرژی به مصاف بطلبد. **خود انسان در این موقعیت قرار گرفته** (**gestellt**) و فراخوانده شده (angesprochen) است تا به این مطالبه پاسخ دهد.

ما به **رازِ** (Geheimnis) آنچه امروز در **جهانِ تحت سیطرهٔ تکنیک** (technisch bestimmten Welt) به راستی هست، نزدیک‌تر می‌شویم، اگر آن **مطالبه‌ای** (Anspruch) را که در **ذاتِ** (Eigentlichen) تکنیک مدرن از انسان سخن می‌گوید، مبنی بر اینکه طبیعت را برای انرژی‌اش **به چالش بکشد** (herauszufordern)، به سادگی **به رسمیت بشناسیم** (anerkennen)، به جای آنکه از برابر آن با هدف گذاری‌های **ناتوان** (ohnmächtige) و محدود به **حفظ انسانیت** (Wahrung der Humanität)، بگریزیم.

اما... این همه چه ارتباطی با **زبان** (Sprache) دارد؟ از چه جهت لازم می‌شود که از **زبانِ تکنسین** (Techniker-Sprache)، یعنی از یک زبان فنی که توسط **ذاتِ** (Eigenste) تکنیک تعیین شده، سخن بگوییم؟ زبان چیست که دقیقاً آن به شیوه‌ای خاص در معرض **ادعای سیطرهٔ** (Herrschaftsanspruch) تکنیک قرار می‌گیرد؟

زبان (Sprache)

از دیرباز این آموزه رایج بوده است که انسان، برخلاف گیاه و حیوان، موجودی ناطق (sprachfähige Wesen) است. این گزاره تنها به این معنا نیست که انسان در کنار دیگر توانایی‌ها، توانایی سخن گفتن را نیز دارد. این گزاره می‌خواهد بگوید: تنها زبان است که انسان را قادر می‌سازد آن موجود زنده‌ای باشد که به عنوان انسان هست. **انسان به عنوان موجودی سخنگو** (der Sprechende) **است که انسان است**.

اما انسان کیست یا چیست؟ و سخن گفتن به چه معناست؟ کافی است تنها این دو پرسش را مطرح کنیم تا دریابیم که در اینجا با انبوهی بی‌پایان از امور پرسش‌برانگیز روبرو هستیم. اما نگران‌کننده‌تر از این انبوهی، این واقعیت است که از همان ابتدا، یک راهنمای (Leitfaden) قابل اعتماد که بتوان بر اساس آن این پرسش‌ها را به شیوه‌ای درست گشود، وجود ندارد. از این رو، در اینجا نیز در مورد زبان، همانند تکنیک، ابتدا به تصورات رایج می‌پردازیم.

سخن گفتن عبارت است از:

۱. یک توانایی، فعالیت و دستاورد انسان.

۲. به کار انداختن ابزارهای بیان (Verlautbarung) و شنوایی.

۳. بیان (Ausdruck) و انتقال (Mitteilung) تأثرات روحی که توسط افکار هدایت می‌شوند، در خدمت تفاهم (Verständigung).

۴. تصور (Vorstellen) و نمایش (Darstellen) امر واقعی و غیرواقعی.

این چهار توصیف از زبان که خود نیز مبهم (mehrdeutigen) هستند، سپس توسط **ویلهلم فون هومبولت** (**Wilhelm v. Humboldt**) بر بنیانی عمیق‌تر استوار شدند و بدین ترتیب کل ماهیت زبان به طور جامع‌تری تعریف شد. کافی است از تأملات او درباره زبان تنها این گزاره را نقل کنیم:

هنگامی که در **روان** (Seele) این احساس به راستی بیدار شود که زبان صرفاً یک **وسیلهٔ تبادل برای تفاهم متقابل** (Austauschmittel zu gegenseitigem Verständnis) نیست، بلکه یک **جهان حقیقی** (wahre Welt) است که **روح** (Geist) باید آن را از طریق **کار درونیِ نیروی خویش** (innere Arbeit seiner Kraft)، بین خود و **اشیاء** (Gegenstände) قرار دهد، در آن صورت، آن [روان] در مسیر حقیقی قرار گرفته است تا همواره بیشتر در آن [یعنی در زبان به مثابه جهان] بیابد و بیشتر در آن بنهد.(۳)

گزارهٔ هومبولت شامل یک گزاره سلبی و یک گزاره ایجابی است. گزاره ایجابی می‌گوید: هر زبانی یک **جهان‌بینی** (Weltansicht) است، یعنی جهان‌بینی قومی که به آن سخن می‌گوید. زبان، **جهانِ میانی** (Zwischenwelt) بین روح انسان و اشیاء است. زبان، **بیانِ** (Ausdruck) این «میانِ» سوژه و ابژه است. تنها در دوران اخیر است که بصیرت تعیین‌کنندهٔ ویلهلم فون هومبولت در ماهیت زبان، در حوزهٔ زبان‌شناسی و ادبیات مؤثر واقع شده است. به تحقیقات لئو وایسگربر و مکتب او، و همچنین به کتاب مهم وزیر فرهنگ، گرهارد اشتورتس، «زبان و سخن گفتن» (۱۹۵۷) اشاره می‌شود(۴).

گزارهٔ سلبی در جملهٔ ویلهلم فون هومبولت تأکید می‌کند: زبان صرفاً یک **وسیله تبادل و تفاهم** (Austauschungs- und Verständigungsmittel) نیست. اما دقیقاً همین تصور رایج از زبان است که از طریق سیطرهٔ تکنیک مدرن، نه تنها حیاتی دوباره می‌یابد، بلکه مستحکم شده و به صورت یک‌جانبه به نهایت خود می‌رسد. این تصور در این گزاره تبلور می‌یابد: **زبان، اطلاعات** (Information) **است**.

حال ممکن است کسی فکر کند که تفسیر فنی زبان به عنوان وسیلهٔ انتقال و اطلاع‌رسانی، امری بدیهی است، تا آنجا که خود تکنیک نیز خود را به عنوان یک وسیله می‌فهمد و همه چیز را تنها از این منظر تصور می‌کند. اما در پرتو آنچه تاکنون دربارهٔ **ذات** (Eigentliche) تکنیک و زبان بحث شد، این توضیح در سطح باقی می‌ماند. ما باید در عوض بپرسیم: از چه جهت در دگرگونی زبان به **اطلاعاتِ صرف** (bloßen Information)، ذاتِ تکنیک مدرن به ظهور می‌رسد، آن ذاتی که انسان را برای فراهم‌آوری و تضمین انرژی طبیعت **به چالش می‌کشد** (herausfordert)، یعنی در موضع خاصی قرار می‌دهد (stellt)؟ از چه جهت در خودِ ماهیت زبان، **زمینهٔ حمله** (Angriffsfläche) و امکانِ دگرگونی به زبان فنی، یعنی به اطلاعات، نهفته است؟

برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها، حتی به صورت کلی، دو چیز ضروری است: نخست، نیاز به تعریف بسنده‌ای از ذاتِ زبان، یعنی از آنچه سخن گفتنِ انسان در اصل هست، داریم. دوم، باید به اندازه کافی دقیق مشخص شود که اطلاعات (Information) در معنای اکیداً فنی آن چیست.

اگرچه تفسیر ویلهلم فون هومبولت از زبان به عنوان جهان‌بینی، شناختی ثمربخش به ارمغان آورده است، اما آنچه را که ذات زبان، یعنی خودِ سخن گفتن (Sprechen) است، در ابهام باقی می‌گذارد. به دلایلی که بحث آن در اینجا نمی‌گنجد، ویلهلم فون هومبولت در توصیف زبان به عنوان «بیان» (Ausdruck)، یعنی بیانِ یک امر درونی (Gemüts) از طریق یک امر بیرونی - یعنی بیان صوتی و نوشتار - متوقف می‌ماند.

اما سخن گفتن در اصل «**گفتن**» (Sagen) است. کسی بی‌وقفه سخن می‌گوید، و سخنش هیچ‌چیز نمی‌گوید. در حالی که یک سکوت می‌تواند پرمعنا باشد. اما «گفتن» به چه معناست؟ ما این را زمانی درمی‌یابیم که به

آنچه زبان خودمان در این واژه به ما برای اندیشیدن می‌دهد، توجه کنیم. «گفتن» به معنای «**نشان دادن**» (**zeigen**) است. و «نشان دادن» به چه معناست؟ به معنای: چیزی را دیدنی و شنیدنی کردن، چیزی را به ظهور رساندن. امر ناگفته، همان امر هنوز نشان داده‌نشده، هنوز به ظهور نرسیده است. اما از طریق گفتن، امر حاضر (Anwesendes) به ظهور می‌رسد، که و چگونه حاضر است؛ در گفتن، امر غایب (Abwesende) نیز به عنوان امری غایب به ظهور می‌رسد. اما انسان تنها می‌تواند چیزی را به درستی بگوید، یعنی نشان دهد، یعنی به ظهور برساند، که خود را به او نشان می‌دهد، که از خود به ظهور می‌رسد، خود را آشکار می‌کند و با او سخن می‌گوید.

اما «گفتن» به عنوان «نشان دادن» نیز می‌تواند به گونه‌ای تصور و اجرا شود که «نشان دادن» تنها به معنای: **علامت دادن** (Zeichen geben) باشد. آنگاه علامت به گزارش (Meldung) و خبری دربارهٔ چیزی تبدیل می‌شود که خود را نشان نمی‌دهد. یک صدای طنین‌انداز، یک نور درخشان، به خودی خود علامت نیستند. آن‌ها تنها زمانی به علامت تبدیل می‌شوند که از پیش توافق شده باشد، یعنی گفته شده باشد که هر یک به چه معنا هستند.

به علائم مورس فکر کنید که به نقطه و خط، که تعداد و ترتیبشان محدود است، و به ساختارهای صوتی اصوات زبان تخصیص داده شده‌اند. هر علامت تنها می‌تواند یکی از دو شکل، نقطه یا خط، را داشته باشد. در اینجا، توالی علائم به توالی تصمیمات بله-خیر (Ja-Nein-Entscheidungen) تقلیل می‌یابد که برای تولید آن‌ها ماشین‌هایی به کار گرفته می‌شوند که توالی‌ها و پالس‌های الکتریکی‌شان، طرحِ علامت‌دهی انتزاعی را اجرا کرده و گزارش‌های مربوطه را ارائه می‌دهند. برای اینکه چنین نوعی از خبر ممکن شود، هر علامت باید به روشنی تعریف شود؛ همچنین هر ترکیبی از آن‌ها باید به روشنی یک گزارهٔ معین را معنا دهد. تنها ویژگی زبانی که در **اطلاعات** (Information) باقی می‌ماند، شکل انتزاعی نوشتار است که به فرمول‌های یک حساب منطقی بازنویسی می‌شود. صراحتِ (Eindeutigkeit) ضرورتاً مورد نیاز در علائم و فرمول‌ها، امکان ارتباط سریع و مطمئن را تضمین می‌کند.

ساختار و عملکرد **ابررایانه‌ها** (Großrechenanlagen) بر **اصول فنی-محاسباتی** (technisch-rechnerischen Prinzipien) این **دگرگونی** (Umformung) زبان از «گفتن» (Sagen) به زبان به عنوان «گزارشِ صرفاً علامت‌دهنده» (bloß zeichengebender Meldung) استوار است. نکتهٔ تعیین‌کننده برای **تأمل** (Besinnung) ما در این است که از جانب امکانات فنی ماشین، این **حکم** (Vorschrift) صادر می‌شود که زبان چگونه هنوز می‌تواند و باید زبان باشد. نوع و خصلت زبان بر اساس امکانات فنی **علامت‌دهی صوری** (formalen Zeichengebung) تعیین می‌شود که توالی‌ای از **تصمیمات بله-خیر** (Ja-Nein-Entscheidungen) مداوم را با بیشترین سرعت ممکن اجرا می‌کند. اینکه چه برنامه‌هایی را می‌توان به ماشین حساب وارد کرد، یا به قول معروف، به آن «خوراند»، به ساختار و ظرفیت ماشین بستگی دارد. نوع زبان توسط تکنیک تعیین می‌شود. اما آیا عکس آن نیز صادق نیست: که ساخت ماشین بر اساس وظایف زبانی، مثلاً ترجمه، صورت می‌گیرد؟ اما حتی در این صورت نیز وظایف زبانی از پیش و اصولاً به ماشینی وابسته هستند که همه جا **صراحت** (Eindeutigkeit) علائم و توالی علائم را می‌طلبد. به همین دلیل است که یک **شعر** (Gedicht) اصولاً قابل برنامه‌ریزی نیست.

با **سیطرهٔ بی‌قید و شرط** (unbedingten Herrschaft) تکنیک مدرن، قدرت - هم مطالبه و هم عملکرد - **زبان فنی** (technischen Sprache) که برای بیشترین گسترهٔ اطلاعاتی ساماندهی شده، افزایش می‌یابد. از

آنجا که این زبان در سیستم‌های **گزارش‌دهی و علامت‌دهی صوری‌شده** (formalisierten Meldens und Zeichengebens) جریان دارد، زبان فنی، تیزترین و تهدیدآمیزترین **حمله** (Angriff) به **ذاتِ** (Eigentliche) زبان است: یعنی به «گفتن» (Sagen) به مثابه «نشان دادن» (Zeigen) و «به ظهور رساندن» (Erscheinenlassen)**ـ امر حاضر** (Anwesenden) و **امر غایب** (Abwesenden)، یعنی واقعیت در وسیع‌ترین معنای آن.

اما از آنجا که **نسبت انسان** (Verhältnis des Menschen) هم با **باشنده هایی** (Seienden) که او را احاطه کرده و حمل می‌کنند، و هم با موجودی که خود اوست، بر پایهٔ به ظهور رساندن، یعنی بر «**گفتنِ» گفته‌شده و ناگفته** (gesprochenen und ungesprochenen Sagen) استوار است، حملهٔ زبان فنی به ذاتِ زبان، همزمان **تهدیدی** (Bedrohung) برای **خودینه ترین ماهیت انسان** (eigensten Wesens des Menschen) است.

اگر در راستای سیطرهٔ همه‌جانبهٔ تکنیک، **اطلاعات** (Information) را به دلیل صراحت، اطمینان و سرعتش در انتقال اخبار و دستورالعمل‌ها، **بالاترین شکل زبان** بدانیم، آنگاه تصور متناسبی از **انسان بودن** (Menschseins) و زندگی انسانی نیز از آن حاصل می‌شود. چنانکه نزد **نوربرت وینر** (Norbert Wiener)، یکی از بنیانگذاران **سیبرنتیک** (Kybernetik)، یعنی گسترده‌ترین رشتهٔ تکنیک مدرن، می‌خوانیم: «**زندگی، زیستن مؤثر بر مبنای اطلاعات قابل اعتماد است.**(۵)» (Mensch und Mensch maschine ص ۹۵). و در جای دیگر: «**جامعه تنها از طریق گردش اطلاعات قابل درک است.**» (همان، ص ۱۱۴).

در افق تصور نظریه اطلاعاتی از زبان و انسان، فعالیتی مانند یادگیری نیز به صورت فنی تفسیر می‌شود. نوربرت وینر می‌نویسد: «یادگیری اساساً فرآیندی است که رفتار فعلی یک سیستم را برای بهبود عملکرد آینده‌اش تغییر می‌دهد.» (همان، ص ۶۳). «این فرآیند شامل نوعی حافظه است.» (همانجا). «نوع ساده‌ای از حافظه برای فرآیند یادگیری در بازخورد (Rückkopplung) نهفته است.» (همان، ص ۶۵).

فرآیند فنی بازخورد که توسط مدار تنظیم‌کننده مشخص می‌شود، توسط یک ماشین به همان خوبی - اگر نگوییم از نظر فنی برتر - سیستم گزارش‌دهی زبان انسانی انجام می‌شود. به همین دلیل است که آخرین گام، اگر نگوییم اولین، همه نظریه‌های فنی زبان این است که اعلام کنند: «**سخن گفتن با ماشین‌ها امکان‌پذیر است.**» (وینر، همان، ص ۷۸). چنین گزاره‌ای تحت این پیش‌فرض ممکن است که ذات زبان به صرفِ علامت دادن و گزارش دادن تقلیل یابد، یعنی ناقص شود.

با این حال، حتی نظریه اطلاعاتی زبان نیز ضرورتاً به یک مرز می‌رسد. زیرا «**اطلاعات تنها چیزی است که قابل فهم است.**» (ک. ف. فون وایتسکر، C. Fr. v. Weizsäcker)(۶). همواره «زبان طبیعی» (natürliche Sprache)، یعنی زبانی که ابتدا به صورت فنی ابداع و ساماندهی نشده است، باقی می‌ماند و به نوعی در پسِ تمام تغییرات فنی نظام زبان حضور دارد.
آنچه در اینجا «زبان طبیعی» نامیده می‌شود - زبان محاوره(**Umgangssprache**) غیرفنی‌شده - در عنوان سخنرانی، **زبان به میراث رسیده** (**überlieferte Sprache**) نامیده می‌شود. میراث (Überlieferung) صرفاً انتقال (Weitergabe) نیست، بلکه **حفظ امر آغازین** (**Bewahrung des Anfänglichen**)وپاسداری از امکانات جدید زبانِ پیش‌تر گفته‌شده است. خودِ این زبان، امر ناگفته (Ungesprochene) را در بر دارد و

می‌بخشد. میراث زبان توسط خود زبان به انجام می‌رسد، به این شیوه که انسان را برای این کار فرا می‌خواند که از دل زبانِ حفظ‌شده، جهان را از نو بگوید و بدین ترتیب، آنچه را هنوز دیده نشده(Noch-nicht-geschautes) ، به ظهور برساند. و این، **رسالت شاعران(Beruf der Dichter**) است.

بنابراین، عنوان سخنرانی «زبان به میراث رسیده و زبان فنی» تنها به یک تضاد اشاره ندارد. در پس عنوان سخنرانی، اشاره‌ای به یک **خطر** (**Gefahr**) روزافزون نهفته است که انسان را در درونی‌ترین بخش ذاتش تهدید می‌کند - یعنی در نسبتش با کلیتِ آنچه بوده، آنچه در راه است و آنچه اکنون حاضر است. آنچه در ابتدا تنها به عنوان تفاوتی بین دو نوع زبان به نظر می‌رسد، خود را به عنوان رویدادی حاکم بر انسان آشکار می‌کند که چیزی کمتر از **نسبت انسان با جهان** (**Weltverhältnis**) را در بر می‌گیرد و آن را ویران می‌کند (erschüttert). این یک زندگی جهانی است که انسان امروزی به سختی به تکان‌های آن توجه می‌کند، زیرا پیوسته با جدیدترین اطلاعات پوشانده می‌شود.

از این رو، باید اندیشید که آیا آموزش زبان مادری (Muttersprache) در برابر قدرت‌های عصر صنعتی، چیزی کاملاً متفاوت از صرفاً یک امر آموزش عمومی در مقابل آموزش تخصصی نیست. باید اندیشید که آیا این آموزش زبان به جای یک «آموزش» (Bildung)، نباید بیشتر یک «**تأمل**» (**Besinnung**) باشد؛ تأملی بر خطری که زبان و در نتیجه نسبت انسان با زبان را تهدید می‌کند، اما همزمان تأملی بر **امر نجات‌بخش** (**das Rettende**) که در راز زبان (Geheimnis der Sprache) نهفته است، تا آنجا که ما را همواره به نزدیکی امر ناگفته(Ungesprochenen) و امر ناگفتنی (Unaussprechlichen) می‌آورد.

Anmerkungen

1 David Riesmann, Die einsame Masse. Rowohlts Deutsche Enzy klopädie Nr. 72/73, Hamburg 1958, mit einer Einführung von Helmut Schelsky. Vgl. da S. 13.

2 Dschuang-Dsl, Das wahre Buch vom südlichen Blütenland. Aus dem Chinesischen verdeutscht und erläutert von Richard Wilhelm. Eugen Diederichs,Jena 1923, S. 7. Vgl. S. 33 ff.

3 Wilhelm von Humboldt, Über die Verschiedenheit des menschli chen Sprachbaues und ihren Einfluß auf die geistige Entwicklung des Menschengeschlechtes (Berlin 1836). Faksimile-Druck nach Dümmlers Original-Ausgabe von 1836. Ferd. Dümmlers Verlag, Bonn 1960. § 20, S. CCXXI. .

4 Gerhard Stcirz, Sprache und Dichtung. Kösel-Verlag, München 1957.

5 Norbert Wiener, Mensch und Menschmaschine. Metzner Verlag, Frankfurt am Main 1952.

6 Carl Friedrich von Weizsäcker, Sprache als Information, in: Die Sprache, Fünfte Folge des Jahrbuchs Gestalt und Gedanke. Verlag R. Oldenbourg, München 1959, S. 70.

مؤخره ویراستار

این نوشته، متنِ تاکنون منتشرنشدهٔ سخنرانی‌ای است که مارتین هایدگر در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۲ در یک دوره آموزشی برای معلمان علمی مدارس فنی و حرفه‌ای در آکادمی دولتی برای آموزش ضمن خدمت معلمان در کومبورگ (شوبیش هال) ایراد کرده است. نسخه خطی این سخنرانی در آرشیو ادبیات آلمان در مارباخ نگهداری می‌شود. این سخنرانی به پیشنهاد و با وساطت پسر مارتین هایدگر، یورگ هایدگر، که در آن زمان به عنوان مهندس و دبیر رسمی در یک مدرسه فنی و حرفه‌ای مشغول به کار بود، برگزار شد.

در بازنویسی متن، خطاهای آشکار نویسنده بدون اشاره تصحیح شده است. شیوه‌های نگارشی خاص هایدگر حفظ شده‌اند.

یادداشت‌ها توسط ویراستار افزوده شده‌اند.

از آرشیو ادبیات آلمان در مارباخ، به ویژه خانم دکتر بریگیته شیلباخ، برای حمایت‌های سودمندشان صمیمانه سپاسگزارم.

آتنتال، مارس ۱۹۸۹

هرمان هایدگر

این ترجمه،
با امید به گسترش اندیشه و بخشش آزاد دانستگی،
بی هیچ چشم‌داشتی و رایگان در دسترس دوست‌داران نهاده شده است.
شما، خواننده‌ی گرامی،
می‌توانید آن را بی‌پرداخت،
بخوانید،
نگه‌دارید
یا با دیگران در میان بگذارید.

با این‌همه،
اگر این کوشندگی را شایسته‌ی پشتیبانی می‌دانید و خواهان آن‌اید که گام‌های آینده‌ی آن استوارتر برداشته شود،
خرسند می‌شوم اگر یاوری مالی‌تان را. به هر اندازه که باشد. به شماره‌حساب زیر واریز کنید:

5022-2913-1804-0217

IR920570023580000291871001

بانک پاسارگاد
به نام یوسف بشارتی امیرکنده

از مهر و همدلی‌تان،
.از ژرفا سپاس‌گزارم